

آستان عشق*

غزل زیبای منتشر نشده ای از «استاد یدالله عاطفی»

بس داغ بر دل تنگ گردون نشانند ما را

از آن همه عزیزان، یک تن نماند ما را

نخل وجود ما را نه برگ ماند و نه بار

توفان نامرادی، از بس تکاند ما را

در کوی عشق عمری چون خاک راه بودیم

هرچند بارها او، از خویش راند ما را

راه نجات دور و ما رهروان خسته

شوق رهایی اما، هر سو دواند ما را

تا مست جام عشقیم، از ما و من گذشتیم

مستی و راستی بود کز ما ستاند ما را

از بند تن رهیدیم، با پای جان دویدیم

بر آستان پاکش تا عشق خواند ما را

شیرین تر از عسل شد در کام جان به هر بزم

دردی که ساقی عشق، نم نم چشانند ما را

از بوستان شعرم گر گل دمید و یا خار

زان باغبان بدانید، کاو پروراند ما را

آینه ی محبت، گرد جفا نگیرد

از ظلمت کدورت، دل وا رهند ما را

با «قهرمان» و «پرتو» رفتیم به راه «صائب»

کان اوستاد مضمون، در پی کشاند ما را

«آشفته» از جوانی، شهرت گریز بودیم

بر قاف بی نیازی، عزلت رساند ما را

چراغ مهر

تا لاله صفت، به سینه داغی داریم
نه میل به سبزه، نه به باغی داریم

گر مهر و مهی نیست در این شام سیاه
غم نیست، ز مهر تو چراغی داریم

* این غزل ناچیز «آستان عشق» با قافیه ای دیگر، استقبال از غزل معروف صائب تبریزی است به مطلع:

بی قدر ساخت خود را نخوت فزود ما را
بر ما و خود ستم کرد، هر کس ستود ما را

که شاعران گرانقدر معاصر، استادان غزل، محمد قهرمان و نوبتی (پرتو کرمانشاهی) نیز آن را با قافیه هایی دیگر استقبال کرده اند.